اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد به اینکه مرحوم نائینی در باب اینکه چرا از صیغه وجوب استفاده می‌شود یکی وضعها لغةً للوجوب که بعد ایشان مناقشه کردند و به یک مناسبتی هم متعرض فرق بین وجوب و استحباب شدند بعد فرمودند والذي ينبغي أن يقال هو أنّ الوجوب إنما يكون حكماً عقلياً ، این به حکم عقل است ، لا أنّه أمر شرعيٌ ينشئه الآمر حتى يكون ذلك مفاد الصيغة ومدلولها اللفظي كما هو ومعنى كون الوجود حكماً عقلياً كون أنّ العبد لا بد أن ينبعث من بعث المولى إلا أن يرد منه التلخيص ، البته عرض کردیم ایشان از این تعبیر به حکم عقلی کردند به اینکه بر عبد واجب است اطاعت مولی و عرض کردیم انصافا حکم عقلی نیست یک نظام اجتماعی معینی است که اصطلاحا از آن تعبیر می‌کنیم به نظام عبید و موالی عبد و مولی نه اینکه حکم عقل باشد .**

**و عرض کردیم بعضی جاها من دیدم خود مرحوم نائینی هم تعبیر به حکم عقلائی کردند نه به حکم عقلی ، بعد فرمودند مما ذکرناه این به خاطر حکم عقل است که عبد وقتی مولی چیزی گفت حتما باید انجام بدهد و بر فرض هم حکم عقل ثابت نشود این یک نظام اجتماعی بوده نمی‌شود این نظام را انکار کرد تا همین صد ، صد و پنجاه ، دویست سال قبل که به طور متعارف در دنیا نظام عبد و مولی حاکم بود خوب همینطور بود اگر**

**و عرض کردیم چون این به اصطلاح وا داشتن مثلا در آیات مبارکه در شرایع آمده این را به تصور همان عبد و مولی معنا می‌کردند و این آثاری دارد ان شاء الله تعالی آثارش را فی ما بعد عرض می‌کنیم . یعنی اگر مولای حقیقی می‌فرمود اقیموا الصلاة این مثل این بود که یک نفر مولی به صد تا عبد خودش بگوید هر کدام یک سطل آب بیاورید این مثل آن بود و لذا ما عرض کردیم یکی از نکاتی که اوامر شرعی را انحلالی گرفته یکی‌اش همین بود و کسانی که منکر انحلال هستند نکته‌اش این است که آنها یک نظام قانونی گرفتند نظام عبد و مولی حساب نکردند این مطلب را توضیح دادیم بعد هم روشن می‌شود حالا همه‌ی مطالب را یک جا نمی‌شود .**

**بعد یک مطلب دیگری که هست که آقایان دیگر هم دارند قبل از نائینی که در بعضی از روایات جمع شده اختص للجمعة والجنابة جمع بین واجب و مستحب شده گفتند برای اینکه در لغت صیغه‌ی افعل برای وجوب نیست که بگوییم حالا مثلا اینجا استعمال در وجوب یا مستحب شده است ، برای خود خواستن است طلب کردن است آن وقت در مثلا جمعه تلخیص وارد شده در جنابت نشده است .**

**كما ورد في عدة من الأخبار ذكر جملة من الواجبات والمستحبات بصيغة واحدة كقوله إغتسل للجمعة والجنابة والتوبة وغير ذلك ، عرض کردیم این چاپی که در قم شده انصافا خوب زحمت کشیدند تعلیقات ، اینجا تعلیقی نزده که چنین روایتی کجاست حالا ایشان نوشته جملة من الاخبار لا اقل یک خبرش را که ایشان نقل می‌فرماید ، جمله که جای خودش . حاشیه هم نزده محقق کتاب که در کدام روایت چنین روایتی هست اغتسل للجمعة والجنابة والتوبة این که ایشان اینجا الان می‌فرمایند . این متن در کجاست که حالا رویش حساب بکنیم یا نه علی ای حال .**

**بل الطلب إنما يكون عبارة عن البعث وهو غير مقبول بالتشكيك والصيغة في جميع المقامات تكرار می‌کنند ، لم تقع لم تستعمل البته باید لم تقع می‌گفت استعمال دیگر معنا ندارد . إلا لإيقاع النسبة ، عرض کردیم مرحوم آقای نائینی معانی حرفی و معانی هیآت را ایجادی می‌دانند ایقاع یعنی ایجاد از آن طرف هم یک نسبت بین اطراف ثلاثه می‌دانند یعنی وقتی می‌گوید نماز بخوان یا می‌گوید آب بیاور یک مرید هست یک مراد هست یک مرادٌ منه بین این یک نسبت در بین است .**

**مثل اینکه شما در اینجا که می‌نشینید سقف بالای سر شماست این سقف بالای سر شما بودن یک امر نسبی است این هم یک امر نسبی است بین سه طرف مرید و مراد که آب آوردن باشد مرادٌ منه هم که فرض کنید غلام خودش یا بچه‌ی خودش . غايته أنّه في بعض المقامات قام الدليل على عدم لزوم الإنبعاث فتحصل من جميع ما ذكرناه أنّ الوجوب لا يستفاد من نفس الصيغة وضعاً أو إنصرافاً ، یا بگوییم وضع شده یا انصراف ، بل إنّما يستفاد منها بضميمة حكم العقل ، عقل حکم به وجوب می‌کند .**

**وبتقريب آخر الوجوب ليس معناه لغةً إلا الثبوت ، گفته شده وجوب به معنای ثبوت است البته ثبوت گفت به معنای ثبوت هم هست چون در آیه‌ی مبارکه : فإذا وجبت جنوبها ، جنب دو طرف گوسفند حیوان وجبت یعنی سقطت ، وهو منه قولهم الواجب بالذات والواجب بالغير ومعنى كونه واجباً بالذات إلى آخره . هذا في الواجبات التكوينية وقس عليه الواجبات التشريعية فإنّ معنى كون الشيء واجباً شرعاً هو ثبوت علة وجوبه في عالم التشريع ، یعنی در عالم ،**

**خوب اگر شما یک عالم تشریع فرض کردید پس دیگر حکم عقل نمی‌شود چون عقل این خصوصیات تشریع را درک نمی‌کند ، وليس علة وجوده إلا البعث ، مگر برانگیختن و واداشتن ، فالبعث يقتضي الوجود لو خلي وطبعه ولم يقم دليل على أنّ البعث لم يكن للتقريب الذي هو معنى الإستحباب وليكن هذا معنى قولهم إطلاق الصيغة يقتضي الوجوب ، مرادشان این باشد این مطلب اخیر ایشان اجمالا حرف بدی نیست .**

**عرض کنم که این مطالبی که ایشان فرمودند و توضیحات را عرض کنم اولا ما بحث لغوی که ایشان فرمودند ما به جایش عرف عام به کار بردیم اصطلاحا می‌گوییم عرف عام و فرق بین لغت و عرف عام اصولا این است که عرف عام یک مفهومی است که در جمیع جوامع بشری وجود دارد فرض کنید مثلا آب ، آب یک چیزی است که همه‌ی انسان‌ها می‌دانند ، لغت تعبیراتی است که جامعه‌های معین می‌کنند فارسی یک چیز به آن می‌گویند ، عربی یک چیز به آن می‌گوید ، فرض کنید انگلیسی یک چیز می‌گوید ، هندی یک چیز می‌گوید ، به اصطلاح جوامع مختلف .**

**آن وقت لذا معنای لغوی با معنای عرف عام که ما اصطلاحا به کار می‌بریم یکی است همان عرف عام است و یک اصطلاحی دارند حکمت وضع به آن می‌گویند حکمت وضع یعنی اینکه بشر رو آورد به لغت و جعل لغت و این یک حکمتی باید داشته باشد نکته‌ای باید داشته باشد و آن عبارت از این است که هر چیزی که محل حاجت شد چون اصطلاحی دارند الحاجة ام الاختراع هر چیزی که محل حاجت شدانسان به ازای او لفظی را وضع می‌کند خوب آب هست خاک هست باد هست نمی‌دانم فرش هست کتاب هست غذا هست طعام هست و الی آخره ، به ازای او لفظی وضع می‌کند .**

**و لذا می‌گویند حکمت وضع اقتضاء می‌کند که چنین چیزی باشد ، این مساله‌ای را که ایشان می‌گویند در لغت نیست در لغت بدون شک مساله‌ی وا داشتن همین بعث که ایشان آخر آمر به آن رسیدند و فرمودند بعث یعنی وا داشتن این خودش یک امر عرفی است که انسان چون خود انسان گاهی اوقات خودش یک کاری را انجام می‌دهد دست می‌گذارد یک سیبی را برمی‌دارد گاهی به دیگری می‌گوید این کار را لذا عرض کردیم اراده‌ی تکوینی و تشریعی فرقش فقط در وجو مرادٌ منه است در اراده‌ی تکوینی مرادٌ منه نیست انسان خودش سیب را برمی‌دارد در اراده‌ی تشریعی مرادٌ منه هست به بچه‌اش می‌گوید سیب را بیاور .**

**و لذا اگر تخلف می‌شود در آن جهت به خاطر وجود آن واسطه است که مرادٌ منه است و لذا حالا الی آخر شرحش که دیگر الان نمی‌خواهم وارد این بحث بشوم در بحث مقدمه‌ی واجب و جای دیگر ان شاء الله متعرض می‌شویم به تفصیل بیشتر .**

**اولا حکمت وضع که یک امر عرف عام است و در نقاط مختلف هم وجود دارد یعنی خود صیغه‌ی افعل یا امر یا ماده‌ی امر یا الفاظ دیگری که دلالت بر امر بکند و مراد از امر وا داشتن است این وا داشتن یک امر عرفی است در لغت‌های مختلف هم وجود دارد تعابیر مختلف از آن شده است . عرض کردیم به طور متعارف ، به طور متعارف در لغات این طوری است بعضی از لغات معانی متعدد را با ماده‌ی مختلف و هیات مختلف می‌گویند . بعضی از لغات ماده واحد است هیات مختلف است . بعضی از لغات نه ماده واحد است هیات را عوض نمی‌کنند فرض کن پسوند و پیشوند به کار می‌برند ، انواع جهات در زندگی بشر هست این طور نیست که همه جا یک نواخت باشد این یک نکته‌ی خیلی اساسی در مطلب .**

**پس اینکه ایشان می‌فرمایند در لغت نیست چرا در لغت هست بحثی که هست نکته‌ی دیگری است در لغت وا داشتن یک کسی به یک کار این اصل لغوی دارد اصل عرفی دارد ، حالا چه الفاظی برایش به کار برده می‌شود آن بحث دیگری است که شاید در آخر همین بحث هم بشود به آن اشاره کنم من عرض کردم کرارا در بعضی از کتب یعنی اگر بخواهیم درست و دقیق عمل بکنیم ما دو تا بحث باید بکنیم یک بحث در حقیقت وجوب و حقیقت این وا داشتن یک بحث در الفاظی که در این لغت مثلا عربی ما داریم ظهوراتی که داریم چون گاهی اوقات یک مطلب واحدی را که وا داشتن در خود قرآن به لغات مختلف است در خود قرآن .**

**ببینید در خود همین آیات مبارکه‌ای که در صوم است فمن شهد منكم الشهر فليصم ، صیغه‌ی افعل است یعنی صیغه‌ی امر است امر غائب به اصطلاح ، اگر کسی شاهد بود ماه را ، شهد را بعضی‌ها به معنای رؤیت ماه گرفتند خیلی حکم به ظاهر است ظاهرا شاهد یعنی مسافر نبود حاضر بود چون بعدش کلمه‌ی فمن کان مریضا او علی سفر .**

**شهد یعنی در ماه رمضان حاضر بود ایشان فلیصم اینجا امر دارد فلیصم ، فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من أیام أخر ببینید نگفت فلیصم عدةً چند روز از غیر از ماه رمضان مثلا سه روز سفر بود سه روز در خارج ماه رمضان ، چهار روز سفر بود ، ببینید دقت کنید اینجا فقط اسم موضوع را برده هیچ چیزی هم نگفت فلیصم عدة من أیام أخر .**

**و لذا هم عرض کردیم اینکه الان در کتب ما متاسفانه در کتب شیعه در رسائل عملیه مثلا یجب القضاء علی المسافر یجب القضاء علی المریض این اشتباه است به این تعبیر ، تعبیر درستی نیست این تعبیر برای اهل سنت است اشتباها به ما سرایت کرده است چون اهل سنت مسافر را مخیر می‌دانند بین روزه گرفتن و افطار اگر افطار کرد در سفر قضاء بکند لذا قضاء . اما ظاهر آیه‌ی مبارکه این است که قضاء نیست اصلا تکلیف همین است خوب دقت کنید ، کسی که در ماه رمضان حاضر است تکلیفش روزه گرفتن است کسی که در ماه رمضان سفر رفته تکلیفش این است که در خارج ماه رمضان پس قضاء نباید به او گفت .**

**این یکی از اشتباهاتی است که متاسفانه در کلمات رسائل عملیه‌ی ما الان خیلی متعارف شده قضای ماه رمضان بر مسافر یا مریض این خلاف ظاهر است ، ظاهر آیه‌ی مبارکه ، البته این تعبیر عوض شد فعدة یعنی فیجب صوم عدة من أیام أخر مراد این است ، اما فلیصم نگفت .**

**ولذا عرض کردیم من چند دفعه سابقا هم عرض کردم ما یک تعبیر داریم یک قانون داریم حکم داریم این دو تا را متاسفانه ، همین جور که مرحوم نائینی آمد وجوب و استحباب را در همین لا بلا معنا کرد این خلط شدن بین ابحاث کار را مشکل کرده ما اگر باشیم و ظاهر آیه‌ی مبارکه اصلا ظاهر آیه‌ی مبارکه این هست که انسان مسافر وظیفه‌اش این است که خارج از ماه رمضان روزه بگیرد قضاء نیست ، مریض هم وظیفه‌اش این است که خارج ماه ، ولذا مریض اگر با زحمت هم روزه گرفت باید دو مرتبه خارج از ماه رمضان چون تکلیف نداشته است و یک اثر مهمش این است که اگر جهلا مثلا سنی بوده شیعه شده خیال نمی‌کرده در شیعه این حکم هست در ماه رمضان سفر رفت روزه گرفت مثل عالم اهل تسنن خودش بقاءً به عالم خودش در ماه رمضان جهلا روزه گرفت الان فتوا بر این است که روزه اش درست است و ما عرض کردیم روزه اش باطل است و باید دو مرتبه قضاء کند .**

**البته این فتوای علمای ما به خاطر عده‌ای از روایات است که ان صام جهلاً في السفر لکن عرض کردیم آن ان صام جهلاً البته یکی‌اش هم در ماه رمضان است آن اشتباه است آن روایت باید خطایی در متن رخ داده ، صحیحش این است در ماه رمضان اگر روزه گرفت در سفر، سفرش باطل است چون تکلیف ندارد اصلا خطاب ندارد ، امتثال چه چیزی را کرده باشد ؟ وقتی خطاب ، دقت کردید این نکات فنی را خوب دقت کنید .**

**این نکات فنی است که از ناحیه‌ی لفظ استفاده می‌شود فعدة من أیام أخر ، البته این معنایی را که من الان عرض می‌کنم در یک روایت واحده فقط وارد شده سندش هم خالی از اشکال نیست یعنی امام می‌فرمایند ما أبينها ، اگر می‌خواهید بیاورید با این دستگاه‌هایتان : ما أبينها ، اصلا چقدر این آیه واضح است در مقابل اهل سنت کسی که مسافر است یا مریض است اصلا وظیفه‌اش خارج از ماه رمضان است نه اینکه وظیفه‌اش در ماه رمضان باشد بعد هم قضاء می‌کند اصلا قضائی مطرح نیست صحبت قضاء کردن مطرح نیست .**

**بله اگر روزه‌ی قضاء داشت در سفر گرفت آن با سنت پیغمبر درست نیست لیس من البر الصیاف في السفر ، آن سنت پیغمبر قائم شده که غیر از ماه رمضان هم در سفر نگیرید ، فریضه ماه رمضان است سنت فرض کنید مثلا به اینکه کفاره‌ی ماه رمضان داشت روزه می‌گرفت جهلا در سفر روزه گرفت آن درست است دقت کردید ؟ روشن شد ؟**

**یکی از حضار : عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد**

**آیت الله مددی : عرض کردم سندش خالی از اشکال نیست ، خودم گفت احتیاج به خواندن ندارد ، از خط غلو است متاسفانه بله بفرمایید .**

**یکی از حضار : قلت لأبي عبدالله عليه السلام قول الله عز وجل فمن شهد منكم الشهر فليصم قال ما أبينها من شهد فليصم هو من سافر فلا يصم .**

**آیت الله مددی : ببینید ما أبینها خیلی هم لطیف است تصادفا حالا با اینکه سندش سهل بن زیاد است ، آخر آقایان تعجب می‌کنند با آن تضعیفی که در سهل شده این روایت به این منحصر به همین هم هست من روایت دیگری ندیدم ، بله آقا ؟**

**یکی از حضار : کلینی آورده است ؟**

**آیت الله مددی : طبعا دیگر ... برای کلینی است .**

**دقت می‌کنید آقا این روایت با اینکه برای سهل هم هست و به قول آقایان ضعیف هم هست حکم به ضعفش دادند اما خوب کلینی عرض کردم به نظر ایشان و روشن هم هست مطلب یعنی انصافا باید تمام ضعفش را بریزیم کنار انصافا امام می‌فرمایند ما ابینها چقدر مطلب روشن است در ماه رمضان باید روزه بگیرد مریض بود یا مسافر خارج از ماه رمضان ، اصلا در ماه رمضان تکلیف ندارد فعدة من أیام أخر ، روشن شد ؟**

**اینکه آقایان در رساله‌ها نوشته قضاء بکند قضاء یعنی چه ؟ فوت نشده از او چیزی ، اقضی ما فات آن که فوت شده باید قضاء شود چیزی از او ، چون اهل سنت می‌گفتند در سفر می‌تواند روزه بگیرد حالا اگر روزه نگیرد فات عنه فیقضی آن کلمه‌ی یقضی را روی مبانی آنها گفتند اما روی مبانی ما که ظاهر آیه‌ی مبارکه و لذا خود آقایان علمای ما هم نوشتند در عروة هم نگاه بفرمایید تا آنجایی هم که من می‌دانم هیچ کس از آقایان تعلیق نزده جز بنده‌ی سرا پا تقصیر .**

**اشکال کردیم که اگر در ماه رمضان جهلا هم در سفر روزه گرفت باطل است ، چون اصلا امر ندارد . وقتی امر ندارد جهل عذر نیست جهل نهایتش عذر باشد ، مثلا امر به قضاء دارد عدة من ایام أخر ، پیغمبر فرمود در سفر قضاء نکن حالا این امر به او نرسیده بود عدة من أیام أخر امر هست نهی پیغمبر به او نرسیده بود می‌گوییم عذر است روزه‌اش درست است ، چون امر که بود نهایتش ایشان جاهل بود دقت کنید جهل عذر است چون جهل عذر است می‌گوییم روزه‌اش درست اما در ماه رمضان که دیگر امر ندارد اصلا امر به روزه ندارد لکن فتوا بر این است ها اشتباه نشود من عرض می‌کنم خدمتتان تا آنجایی که من دیدم اطلاقا تماما آقایانی که موجودند و غیر موجود به خاطر یک روایت که درش ماه رمضان ، چند تا روایت دارد آنجا بعضی‌هایش در غیر ماه رمضان است یکی‌اش شاید کلمه‌ی ماه رمضان دارد ، لکن قبول آن روایت بسیار مشکل است با مجموع شواهد نمی‌سازد ، نمی‌شود قبول کرد با مجموع شواهد آن چون امر ندارد .**

**ببینید فلیصم داریم ، فعدة من أیام أخر داریم ، وعلی الذین یطیقونه چون اینها البته من که این جوری می‌خوانم خیال نکنید اینها یک آیه‌ی واحد است حواسم جمع هست ما دو تا آیه داریم اینها سه قسم هستند یعنی افراد را در این آیه‌ی قرآن سه قسم کرده من شهد الشهر ، من کان مریضا و علی الذین یطیقونه این سه قسم است لکن دو قسمش در یک آیه است دو قسمش در یک آیه مجموعا سه قسمی است من می‌خوانم خیال نکنید یک آیه‌ی واحده است این دو تا آیه است من دو تا آیه را با همدیگر جمعش کردم جمع دو تا آیه با هم سه قسم در می‌آید یک : من شهد الشهر فلیصم ، دو : ومن کان مریضا دارد او علی سفر عدة من أیام أخر ببینید تعبیر فلیصم ندارد ، سه : وعلی الذین یطیقونه کسانی که می‌خواهند طبیعتا روزه بگیرند و طبیعتا روزه برایشان مشکل است نه مریض هستند مریض را عرض کردیم .**

**و لذا ما عرض کردیم یک مطیق یک مریض داریم مریض کسی است که اختلال مزاج پیدا کرده است مریض کسی است که مزاج او اختلال پیدا کرده بخواهد امساک کند امساک به او ضرر می‌رساند برای رفع اختلال مزاج یا نیاز به دارو دارد یا به غذای بیشتر این رسمش این است دیگر وقتی اختلال مزاج پیدا کرد پس این نمی‌تواند روزه بگیرد چون یا باید دارو بخورد یا باید غذای بیشتر بخورد ، روشن شد ؟**

**اما مطیق کسی است که طبیعتا تحمل ندارد مثل پیرمرد مثل زنی که حامله است ماه‌های آخرش است هفتم و هشتم این طبیعتا تحمل گرسنگی ندارد . این اختلال مزاج ندارد دقت می‌کنید یک امر طبیعی است ولادت ، شیر می‌دهد امر طبیعی است شیر دادن اگر بخواهد شیر بدهد طبیعتا تحمل ، این ما اسمش را گذاشتیم مطیق آیه‌ی مبارکه 3 قسمش کرده و علی الذین ببینید در اینجا اصلا تعبیر عوض شده و علی الذین یطیقونه فدیة که اگر ما باشیم و تحلیل قانونی این تعبیر و علی الذین یطیقونه فدیة را تفسیر به حکم وضعی می‌کنیم اصلا چون علی دارد علی در لغت عرب برای ثبوت در ذمه است . لک علی کذا این متعارف این است اگر علی آمد دقت کردید برای ثبوت ذمه است یعنی بعبارة أخری علی در خود لغت عرب ظهور در حکم وضعی دارد اما ظهور در حکم تکلیفی ندارد که حتما باید فدیة بدهد این حکم تکلیفی است یعنی ببینید یک آیه که برای شما خواندم دو تا آیه سه تا موضوع مختلف است تعابیرش مختلف آمده است .**

**البته این بحث مطرح شده یک دفعه اینکه ما از همه‌ی اینها وجوب را می‌فهمیم این یک بحث است یک دفعه اضافه‌ی بر وجوب مطالب دیگری می‌فهمیم این نکته‌ی اصلی بحث اینجاست یعنی این است . که ما اضافه‌ی بر اصل وجوب نکات دیگری که حالا دیگر نمی‌خواهم وارد فقه بشوم خیلی آثار دارد حالا من یک مقدارش را گفتم بقیه‌ی آثارش در فقه ان شاء الله تعالی در بحث صوم یک مقدار از آثارش بود دقت می‌کنید چه عرض می‌کنم ؟**

**پس بنابراین ما یک حکمت وضع داریم وا داشتن خودش یک مفهوم عرفی است ما احتیاج به آن داریم عرف عام این را می‌خواهد ، لذا گفتند اگر یک مطلبی عرف عام بود به ازایش وضع می‌کنند لذا بشر به ازاء او در لغت فارسی یک چیز در لغت عربی یک چیزی انگلیسی هر لغتی به حسب خودش چون این یک امر عرفی است .**

**پس خود این که صیغه‌ی افعل به معنای ایقاع نسبت باشد نیست این صیغه در لغت عربی وضع شده برای بیان این مطلب یعنی برای افاده‌ی این مطلب مشکلی که در باب وا داشتن مثل وا داشتن هست یک مشکل دیگری است این مشکل دیگر این است که این را ما توضیح دادیم مرحوم نائینی هم در مباحث منیة الطالب یک توضیحاتی را گفت ما هم آنجا یک توضیح بیشتری دادیم .**

**عرض کردیم اصولا الفاظی را که بشر در ابتدا وضع کرده در جنبه‌های اخباری است کتاب ، دیوار . در زندگی بشر تدریجا مفاهیم انشائی وارد شد یعنی مفاهیمی که ایجاد می‌کردند لذا هم از همان اول معروف شد که انشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه به خلاف حالا مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و مرحوم آقای خوئی که انشاء را ابراز اعتبار نفسانی می‌دانند و عرض کردیم همان معنا درست است ایقاع المعنی بلفظ یقارنه .**

**ببینید معانی جدید یک معانی یعنی یک سنخ معنا عوض می‌شود فرض کنید دیوار ، دیوار در خارج هست ، دیوار راست است ، اما وقتی می‌گوید دیوار درست کن این در خارج نیست ، در معانی انشائی فرض بر این است که در خارج نیست این می‌خواهد ایجاد بکند ، این مغلقش این است آن وقت این ایجاد چون الفاظ برای معانی اخباری وضع شده بود استعانه گرفتند به معانی اخباری البته همان طور که مرحوم نائینی هم دارد در عده‌ای از موارد برای همان انشاء لفظ وضع کردند مثل امر اما در عده‌ای از موارد برای انشاء دیگر لفظ وضع نکردند خوب دقت کنید .**

**آمدند روی شواهد عرفی و ارتکازی و لغوی از الفاظ خبری کمک گرفتند ، فرض کنید مثلا وقتی می‌خواستند عقود را انجام بدهند ببینید می‌خواست بگوید این کتاب ملک تو ، کتاب الان ملک من است . صد تومان تو ملک من این را می‌خواهد ایجاد بکند دقت کنید در انشاء می‌خواهد ایجاد کند برای این در لغت عربی وضع نکردند در لغت عربی فعل ماضی بود جمله‌ی اسمیه بود فعل مضارع بود می‌توانست بگوید بعتک الکتاب می‌توانست بگوید نه انا بایعٌ لک الکتاب جمله‌ی اسمیه به کار ببرد می‌توانست بگوید ابیعک الکتاب فعل مضارع ، دقت می‌کنید ؟ یعنی این باید می‌آمد از جمله‌ی خبریه کمک می‌گرفت این اصلا مشکل این جا این پیچیدگی که در بحث پیدا شده چون امر جزو انشائیات است در انشائیات و کذلک وقتی می‌خواست یک تکلیفی را بگوید .**

**مثلا می‌خواست بگوید شما مثلا وضو بگیرید ، مثلا یا حکم این است حکم الهی این است . به قول مرحوم نائینی فعل ماضی البته ایشان تعبیر ندارد حالا تعبیر را ما اضافه کردیم فعل ماضی در لغت عرب برای تحقق است فعل مضارع در لغت برای توقع است فعل در لغت عرب اصولا دلالت بر یک نکته می‌کند چیزی نبوده و شد یعنی در فعل این معنا را در نظر می‌گیرد نبود و شد به قول مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی برای حرکت سیلانیه من العدم الی الوجود این حرکت یعنی یک عدمی فرض می‌کند یک وجود اینجا فعل می‌آورد، اما در اسم این حرکت سیلانیه را نگاه نمی‌کند زید قائمٌ نگاه نمی‌کند بود یا نبود ، اگر گفت قام زیدٌ یعنی نبود شد ، یا یقوم زیدٌ الان نیست می‌شود یعنی در فعل نگاه می‌کند این حرکت سیلانیه من العدم الی الوجود را .**

**مرحوم آقای نائینی اسم نمی‌برم می‌گویم کما عن بعضهم می‌گوید این معنا اشتباه است معنای آقای شیخ محمد حسین را ، خواندیم عبارت ایشان را ، می‌گوید ایشان صحیحش این است که حرکت السیلانیة من القوة الی الفعل لکن حق این است که انصافا عرف حرف آقای شیخ محمد حسین را می‌فهمد قوه و فعل نمی‌فهمد ، عرف قوه و فعل را نمی‌داند ، حالا این درش بالقوة موجود بود بعد فعلیت پیدا کرد این حرف‌ها سر عرف نمی‌شود وقتی گفت قام زیدٌ یعنی قیام نبود شد تحقق پیدا کرد قام زیدٌ معنایش این است ، یقوم زید یعنی**

**فلذا خوب دقت بکنید اگر می‌گفت انا بایعٌ این جمله‌ی اسمیه بود و بایع اسم بود ببینید این آمد گفت که من می‌خواهم چه کار بکنم می‌خواهم بگویم این کتاب ملک من بود ملک تو شد ، ملک تو شد نبود شد . این با کدام معنا بیشتر می‌سازد با فعل نه با اسم با اسم نمی‌سازد . آن معنایی که می‌خواست بگوید نشد شد آن با فعل است و لذا شما برای صیغه‌ی ، برای به حساب صیغ عقود از فعل استفاده کردید ، می‌توانستید بگویید انا بایعٌ لک هذا الکتاب لکن چرا چون در باب انشاء یک نکته‌ای هست آن نکته‌ این است که این چنین چیزی نبوده خوب دقت کنید و باید بشود می‌گوید چون باید بشود باید یک لفظی را به کار ببرید که صریحا دلالت بر این بکند هیچ نوع ابهام این هم یک نکته‌ی دیگر اینها دائما نکاتی است که قرائن سیاقی است که در ارتکاز من ، من دارم شرح ارتکاز می‌دهم . یک نکته‌ای هست که در باب عقود در باب انشائیات حتما باید یک لفظ کاملا صریحی باشد ابهام درش نباشد مجاز نباشد کنایه نباشد این هم یکی از اصول قانون گذاری است اصولا قراردادها و معاهدات باید دائما به الفاظی که کاملا صریح و روشن است گفته بشود مجاز ، کنایه ، استعاره ، تشبیه اینجور چیزها را برنمی‌دارد .**

**چرا چون مفروض این که نیست می‌خواهد هست بشود ، مفروض این است که نیست و آن وقت شما هم می‌توانید به اشکال مختلف هستش بکنید ، می‌توانید خود خانه را به طرف منتقل بکنید می‌توانید منافع خانه را به طرف منتقل بکنید ، می‌توانید انتفاع خانه به اصطلاح نقل عین را بیع می‌گویند ، نقل منافع را اجاره می‌گویند ، نقل انتفاع را عاریه می‌گویند در عاریه شما نقل انتفاع می‌کنید نقل منافع نمی‌کنید منافع برای خودتان است عین هم برای خودتان .**

**چون انحاء ، دقت کردید چه شد ؟ چون انحاء نقل و انتقال هست انحاء انشاء هست ، انحاء ایجاد هست لذا گفت ببینید این ارتکازات را من دارم شرح می‌دهم ، لذا شما باید صریحتا و واضحا لفظی را که در همان جهتی که شما می‌خواهید باید به کار ببریم اگر گفتیم بعت یعنی فروختم یعنی نقل عین ، آجرتک یعنی نقل منافع ، اعرتک یعنی نقل انتفاع ، هر لفظی ، این سر کار .**

**پس یک باید یک لفظی را انتخاب بکنند که دلالت بکند بر حدوث در ، بر وجود بعد العدم این با فعل می‌سازد اسم رفت پی کارش . دو باید لفظی را انتخاب بکنند که صریح باشد هیچ درش شبهه نباشد آن وقت چون شما در بیع می‌گویید این کار قطعا شد یعنی قطعا من انتقال دادم اگر بگویید ابیع احتمال دارد این را بعد انتقال می‌دهم پس فعل مضارع هم نمی‌شود روشن شد؟ پس اسم نشد ، فعل مضارع هم نشد ، چرا چون فعل مضارع برای توقع است ، فعل ماضی برای تحقق است آن که با معنایی که شما می‌خواستید مناسب بود تحقق بود نه توقع ، خوب دقت کردید ارتکازات را چطور شرح دادیم ؟**

**آن که شما می‌خواستید ، برای یعنی می‌خواهد بگوید جزما شد قطعا شد شبهه ندارد توهم ، انتظار نداشته باشید کار تمام شد اگر بخواهند این معنا را افاده بکنند با اسم نمی‌شود با فعل مضارع نمی‌شود فقط با فعل ماضی و لذا به فعل ماضی در فارسی گفت فروختم کتابت را فروختم ببینید در فعل ماضی همین طور است .**

**اما اگر گفت کتاب را می‌فروشم همین در لغت فارسی هم ابهام دارد می‌فروشم یعنی بالفعل بیع تمام شده فردا می‌فروشم ، ببینید شما هم در لغت عربی و هم در لغت فارسی پس ما یک مشکل کلی دیگر ما مساله‌ی دیگر ما اینکه سنخ وجوب از مفاهیم انشائی هستند البته عرض کردیم در لغت عربی و در لغات دیگر برای یک مقدار از مفاهیم انشائی لفظ وضع کردند یکی‌اش هم صیغه‌ی افعل است .**

**پس اینکه مرحوم نائینی می‌گوید ایجابی اخطاری نیست به نظر ما این هم درست نیست وضع کردند برای این ، برای آب گفتند آب به این هم گفتند نان به این هم گفتند صیغه‌ی افعل . مرحوم نائینی می‌گوید شما با این ایجاد می‌کند نه اخطار است فرق نمی‌کند نکته روشن شد ؟ ایشان چون انشاء را ایجاد می‌داند از آن طرف هم به حساب معانی حرفی را هم ایجادی می‌داند خیال کرده اینجا ایجادی است از راه معانی حرفی ایشان درش شبهه ، نه اینجا هم معنایش اخطاری است ، چرا چون به خلاف صیغ عقود در آن ، و لذا مرحوم نائینی می‌گوید در باب عقود آمدند از فعل ماضی استفاده کردند در باب تکلیف و قانون آمدند از فعل مضارع استفاده کردند یعید صلاته .**

**چرا چون هدف در آنجا بود به او بگوید تو بعد اعاده بکنید ، یعید یعنی توقع است آنجا با توقع می‌ساخت عقد با تحقق می‌ساخت یک جا با تحقق می‌سازد یک جا با توقع می‌سازد ، می‌گوید اگر ان شک بین صلاة مثلا در بین رکعت اولی و ثانی را یعید ببینید یعید صلاته مرحوم نائینی می‌گویند نکته‌اش این است چون در آنجا تکلیف است مناسب است با تعابیر تکلیفی فعل مضارع ، مناسب است با تعابیری که در عقود می‌آید فعل ماضی است ، این را خوب دقت کنید خیلی نکات فنی لطیفی است که در ارتکازات ما وجود دارد و این را یکی از کارهای مهم اصولی که من عرض کردم تحلیل است مرادمان این بود که آن روز امروز تشریف ندارند بین شما که اشکال کرد این تحلیل‌ها چون نتیجه می‌دهد یعنی این طور نیست که ما مجرد صرف وقت داریم می‌کنیم برای خودمان حرف ، نه اینها نکات فنی کار است .**

**پس یک : این ایقاع النسبة که ایشان فرمودند درست نیست این مثل اسم است مثل معانی اسمی است اخطار است فرق نمی‌کند . در انشاء در لغت عرب وضع شده البته با حرف هم درست می‌کنند مثل فلیقم ، یعنی همان معانی قم را با حرف لام با آوردن لام جازمه چون لام غیر لیقوم هم داریم مثلا با لام جازمه آن مطلب را اثبات می‌کنند و بعد هم از کلمات دیگر استفاده می‌کنند حالا دیگر الان جایش این جا نیست . این بحث اول ما ان شاء الله بقیه‌اش فردا چون اگر بخواهیم ادامه بدهیم از بحث خارج می‌شویم .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**